

روش‌شناسی نظام‌سازی اقتصادی در فقه و قرآن

علی اصغر هادوی نیا^۱

چکیده

مقاله‌ی حاضر با هدف تبیین روش‌شناسی نظام‌سازی اقتصادی از منابع دینی، به این پرسش محوری می‌پردازد که چگونه می‌توان از فقه و قرآن، نظامی اقتصادی منسجم و کارآمد استخراج کرد. روش تحقیق در این مقاله، کیفی و از نوع توصیفی - تحلیلی با رویکرد اجتهادی نظام‌ساز است که در آن، آیات قرآن کریم، متون فقهی معتبر و قواعد فقهی با تمرکز بر استخراج مبانی، اهداف و احکام مرتبط با نظام اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد که برای گذر از نگرش جزیره‌ای به احکام فقهی، باید از یک روش‌شناسی سه‌سطحی بهره جست. در سطح اول، قرآن کریم به عنوان چارچوب کلان، مبانی (مانند مالکیت الهی و عدالت) و اهداف غایی نظام (مانند قسط، رفع فقر و استقلال اقتصادی) را تعیین می‌کند. در سطح دوم، احکام پراکنده‌ی فقهی با رویکرد «فقه المقاصد» و در پرتو این اهداف بازخوانی می‌شوند تا نقش ابزاری آن‌ها در تحقق اهداف کلان مشخص گردد؛ این فرآیند با تکیه بر سازوکارهای اصولی تنقیح مناطق قطعی و الغای فارق صورت می‌پذیرد تا از لغزش به سوی قیاس و مصالح مرسله جلوگیری شود. در این سطح، قواعد فقهی کلان (مانند لاضرر، نفی عسر و حرج، حرمت تصرف در مال غیر و تسبیب) به عنوان حلقه‌ی واسطه میان فقه الاقتصاد و نظام اقتصادی، انسجام درونی نظام را تضمین می‌کنند. در سطح سوم، این احکام در یک ساختار منطقی و هدفمند (مانند نظام تأمین مالی) سازماندهی شده و با بهره‌گیری ابزاری از علوم اقتصادی مدرن (با تفکیک میان مبانی ارزشی غیرقابل پذیرش، قواعد تجربی و تکنیک‌های ریاضی قابل استفاده)، الگوهای عملیاتی و کارآمد طراحی می‌شوند. در این سطح، برای حل تراحم‌های احتمالی میان احکام، از قواعد اصولی تقدیم اهم بر مهم، حکومت و ورود استفاده می‌گردد. این روش‌شناسی که بر نظریه‌ی «منطقة الفراغ التشريعی» شهید صدر ابتناء دارد، راه برون‌رفتی از تقلیل‌گرایی فقهی و التقاط با نظام‌های غیردینی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: قرآن، نظام‌سازی، فقه، روش‌شناسی، اقتصاد



۱. مقدمه

جامعه‌ی اسلامی برای تحقق تمدن نوین خود، نیازمند الگوهای اقتصادی بومی و کارآمدی است که هماهنگ با ارزش‌های دینی و شرایط زمانه باشد. با وجود غنای متون دینی در حوزه‌ی اقتصاد، اغلب شاهد تقلیل «اقتصاد اسلامی» به مجموعه‌ای پراکنده از احکام فقهی معاملات هستیم. این نگرش جزیره‌ای، فاقد توانایی ارائه‌ی یک الگوی منسجم برای مدیریت کلان اقتصاد در سطح حکومت است. مسئله‌ی اصلی اینجاست که چگونه می‌توان از منابع اصیل اسلامی یک «نظام اقتصادی» یکپارچه، عادلانه و کارآمد استخراج کرد؟ به عبارت دیگر، چه روشی می‌تواند پل ارتباطی بین «فقه اقتصادی» به عنوان منبع احکام جزئی، و «نظام اقتصادی اسلام» به عنوان یک ساختار کلان باشد؟ این شکاف روش‌شناختی، مشکل اصلی پیش‌روی نظریه‌پردازان اقتصاد اسلامی است.

در این مسیر، ضروری است با نگاهی کل‌نگر و نظام‌مند، به سراغ قرآن برویم و اصول و ارزش‌های کلی آن را به عنوان نقشه‌ی راه در نظر بگیریم. این اصول کلی می‌توانند مانند چارچوبی سازنده، احکام پراکنده فقهی را در کنار هم قرار داده و به آنها معنا و جهت واحد ببخشند. بدون این چارچوب کلان، حتی با داشتن انبوهی از احکام دقیق فقهی، همچون قطعات یک جورچین بدون نقشه اصلی خواهیم بود که هرگز تصویر کامل و کارآمدی را تشکیل نمی‌دهند. تمرکز صرف بر فقه، بدون هدایت و چارچوب‌بندی قرآنی، ما را به مقصود نمی‌رساند. در این میان، نقش قرآن کریم به عنوان منبع مبانی، اهداف کلان و قواعد ساختاری، اغلب مهجور مانده است. بنابراین، سؤال محوری این پژوهش، تدوین «روش‌شناسی نظام‌سازی اقتصادی» است تا نشان دهد چگونه می‌توان با اتکا به قرآن به عنوان چراغ راه، احکام فقهی را در یک ساختار هدفمند و منطقی سازماندهی کرد. بدون تدوین چنین روش‌شناسی، اقتصاد اسلامی همواره در دام تقلیل‌گرایی فقهی یا التقاط با نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیستی گرفتار خواهد ماند. لذا، تبیین یک روش منسجم برای گذر از احکام پراکنده به یک نظام جامع، نه تنها یک ضرورت علمی که یک نیاز عملی برای جوامع اسلامی در عصر حاضر است.



پژوهش حاضر در پاسخ به این سؤال که «روش‌شناسی صحیح برای استخراج و تدوین یک نظام اقتصادی منسجم از منابع فقه و قرآن چیست؟» انجام می‌شود. این سؤال ایجاب می‌نماید تا به دنبال کشف فرآیند و چارچوب روشنی باشیم که بتوان از طریق آن، از دل قرآن و دانش گسترده فقهی، یک ساختار اقتصادی یکپارچه، منسجم و عملیاتی استخراج کرد. پاسخ به این سؤال اصلی مستلزم پاسخ به چند پرسش فرعی است: نخست، در سطح مبانی و اهداف، چه مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی از قرآن قابل استنباط است؟ دوم، در سطح فقه و قواعد، چگونه می‌توان احکام پراکنده و جزئی فقه اقتصادی را به شیوه‌ای نظام‌مند و هدفدار بازخوانی و استنباط کرد، به گونه‌ای که در خدمت اهداف کلان قرار گیرند؟ و سوم، در سطح پیوند و ساختارسازی، چه سازوکار و روشی برای سازماندهی، ارتباط و هم‌نهادسازی این احکام فقهی در ذیل مبانی قرآنی وجود دارد تا در نهایت، یک الگوی کلان‌نظیر «نظام مالی»، «نظام تولید» یا «نظام توزیع» پدید آید؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها و جلوگیری از افتادن در دام قیاس و مصالح مرسله، پژوهش حاضر بر سه ابزار اصولی تکیه می‌کند:

نخست، «تنقیح مناط قطعی» که در آن ملاک حکم از نصوص به طور قطع استخراج می‌شود و امکان تعدیه به موارد مشابه فراهم می‌گردد.

دوم، «الغای فارق» که در آن تفاوت بین دو مورد از نظر عرف و شریعت تأثیری در حکم ندارد.

سوم، نظریه‌ی «منطقة الفراغ التشريعی» شهید صدر که به ولی فقیه اجازه می‌دهد در محدوده‌ای که نصّ شرعی خاصی وارد نشده، با تشخیص مصلحت نظام به وضع حکم بپردازد. این سازوکارها، چارچوبی اصولی برای کاربرست «فقه المقاصد» در نظام‌سازی اقتصادی فراهم می‌آورند و تضمین می‌کنند که روش‌شناسی ارائه شده در این مقاله از مرزهای فقه امامیه خارج نشود.

قدر مسلم، پرسش اصلی مقاله به دنبال پاسخ به این چالش اساسی است که برای فهم نظام اقتصادی اسلام، نباید تنها به مصالح پراکنده‌ی احکام فقهی نگاه کرد، بلکه باید ساختمان استوار و طرح کلی این نظام را در نظر گرفت؛ لذا ایجاب می‌شود



نقشه‌ی راهی که منظور همان روش‌شناسی است برای این گذر ضروری تمهید شود. بدین منظور، مقاله‌ی حاضر در پنج بخش سازماندهی شده است: پس از مرور پیشینه تحقیق و تبیین مبانی مفهومی، روش‌شناسی سه‌سطحی شامل استخراج مبانی و اهداف از قرآن، استنباط نظام‌مند از احکام فقهی در پرتو اهداف قرآنی، و پیوند و سازماندهی در قالب الگوی کلان تشریح می‌گردد و در نهایت با جمع‌بندی و ارائه‌ی پیشنهادات کاربردی به پایان می‌رسد.

پیشینه پژوهش

پژوهش حاضر در تلاقی سه حوزه‌ی «نظام اقتصادی اسلام»، «فقه اقتصادی» و «روش‌شناسی اجتهاد» قرار می‌گیرد. از این رو، پیشینه‌ی تحقیق در دو لایه بررسی می‌شود: لایه نخست، آثار معاصر که مستقیماً به موضوع نظام‌سازی اقتصادی پرداخته‌اند و لایه دوم، آثار بنیادین فقهی و اصولی که شالوده روش‌شناختی این مقاله را تشکیل می‌دهند.

در میان مقالات معاصر، «نظام اقتصادی اسلام؛ چیستی، هستی و امکان استنباط آن» اثر سید حسن میرمعزی از نخستین آثاری است که به تبیین چیستی نظام اقتصادی و امکان استنباط آن از منابع دینی پرداخته است. با این حال، این مقاله فاقد روش‌شناسی گام‌به‌گام و عملیاتی برای این استنباط است و بیشتر در مقام اثبات اصل امکان نظام‌سازی است. مقاله‌ی «قواعد فقهی و کاربرد آن در اقتصاد از منظر قرآن» نوشته‌ی مهری توتونچیان و نفیسه شریعتی نیاسر نیز به معرفی قواعد فقهی اقتصادی و شیوه‌های استفاده از آنها در استنباط احکام پرداخته، اما تمرکز آن بر قواعد جزئی است و از افق روش‌شناسی نظام‌سازی کلان فاصله دارد. مقاله‌ی «تحلیلی بر روش‌شناسی نظام‌های اقتصادی - سیاسی با تأکید بر ایران» نوشته جلیل دارا و معزالدین باباخانی که رویکرد آن عمدتاً متأثر از علوم اقتصادی متعارف است، از منظر دینی به مسئله ورود نمی‌کند. همچنین نشست علمی «روش‌شناسی استنباط نظام اقتصادی اسلام» (دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۹) نیز اگرچه به موضوع نزدیک می‌شود، اما خروجی مکتوب آن فاقد یک چارچوب سه‌سطحی منسجم است.



آنچه مقاله‌ی حاضر را از آثار پیشین متمایز می‌سازد، تنها ارائه‌ی یک مدل سه‌سطحی نیست، بلکه ابتدای این روش‌شناسی بر سنت کهن اجتهاد در فقه امامیه است. این سنت، از نخستین ادوار تدوین فقه تا نظریات متأخر، پیوسته به سوی نظام‌مندی و نگاه کلان در حال تطوّر بوده است. در میان قدمای امامیه، شیخ مفید در التذکرة بأصول الفقه (مفید ۱۳۱۳ق، ج ۹، صص ۴۴-۵۰) با تبیین نسبت عقل و نقل، و سید مرتضی در الذریعة إلى أصول الشریعة (سید مرتضی، ۱۳۷۶، ج ۱، صص ۲۰۲-۲۱۰) با طرح بحث اجماع و جایگاه عقل در استنباط، مبانی نظری استنباط نظام‌مند را پی‌ریزی کرده‌اند.

این جریان در دوران معاصر به اوج خود رسیده است. شهید سید محمدباقر صدر در اثر برجسته‌ی خود، سنگ بنای آنچه امروز «فقه نظام» خوانده می‌شود را بنا نهاد. ایشان در اقتصادنا با ارائه‌ی مفهوم «مذهب اقتصادی» در برابر «علم اقتصاد»، ضرورت استخراج یک نظام کلان از دل احکام پراکنده را تئوریزه کرد و در اینکه با تعمیق بخشیدن به مبحث «منطقة الفراغ الشرعی» و اختیارات ولی فقیه، ابزارهای اصولی لازم برای نظام‌سازی را فراهم آورد. (صدر ۱۴۰۴ ش، ج ۱، صص ۳۸۵-۴۲۰) در همین راستا، نظریه‌ی «فقه المقاصد» که توسط اندیشمندانی چون علامه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان (طباطبایی ۱۳۵۲، ج ۲، صص ۴۱۵-۴۳۰) ذیل آیات اقتصادی تبیین شده، حلقه‌ی اتصال میان اهداف کلان قرآن و احکام جزئی فقهی را تشکیل می‌دهد.

با مرور این پیشینه دوگانه، جایگاه و نوآوری مقاله‌ی حاضر آشکار می‌شود. اغلب آثار معاصر یا به امکان‌سنجی وجود نظام اقتصادی اسلام پرداخته‌اند یا به معرفی قواعد و احکام پراکنده فقهی اکتفا کرده‌اند و هیچ‌یک روش‌شناسی سه‌سطحی مشخصی برای گذر از نصوص دینی به الگوی کلان اقتصادی ارائه نداده‌اند. در حالی که مقاله‌ی حاضر، با تکیه بر شالوده‌های نظری برآمده از آثار قدمایی چون شیخ مفید و سید مرتضی و متأخرینی چون شهید صدر و علامه طباطبایی، یک چارچوب یکپارچه و گام‌به‌گام برای گذر از «فقه الاقتصاد» به «نظام اقتصادی اسلام» ارائه می‌دهد که در آن، قرآن به عنوان چارچوب حکمرانی نه صرفاً



منبع اخلاقیات، فقه به عنوان منبع قواعد و ابزارهای عملیاتی، و عقل ابزاری با حفظ تمایز از مبانی ارزشی غربی به عنوان خدمت‌گزار کارآمدسازی الگوها نقش ایفا می‌کند.

۲. مبانی مفهومی و نظری

۲-۱. تعریف مفاهیم

الف. نظام اقتصادی

«نظام» در کاربست اصطلاحی فقه نظام، به مجموعه‌ای از عناصر به هم پیوسته گفته می‌شود که در تعامل با یکدیگر، ساختاری یکپارچه و هدفمند را پدید می‌آورند و دارای ویژگی «کل‌نگری» یعنی نگاه به تمامی اجزا در ارتباط با یکدیگر، «هدفمندی» در معنای همسویی همه‌ی اجزا در جهت تحقق اهداف معین و «ساختارمندی» که دلالت بر وجود روابط منطقی و منظم میان اجزا دارد است (ملک‌افضلی و دیگران، ۱۳۹۱، صص ۱۲۵-۱۵۲؛ شاه‌سنایی، زکی‌زاده، رنانی و خلیلی، ۱۴۰۳، صص ۱۸۷-۲۱۴).

«اقتصاد» در اصطلاح دانش فقه و اقتصاد اسلامی، به تدبیر امور معیشتی و تنظیم روابط مالی در چارچوب ارزش‌های دینی اطلاق می‌شود. بر این اساس، «نظام اقتصادی» عبارت است از مجموعه‌ای منسجم و هدفمند از اصول، قواعد، نهادها و روابط که در تعامل با یکدیگر، چگونگی تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات را در یک جامعه سازماندهی می‌کنند.

از این منظر، «نظام اقتصادی اسلام» عبارت است از «مجموعه‌ای از قواعد کلی ارائه‌شده در اسلام در زمینه‌ی روش و تنظیم حیات اقتصادی و حلّ مشکلات اقتصادی، در راستای تأمین عدالت اجتماعی برای نیل به سعادت بشر و رسیدن به جامعه فاضله» (اسدی، ۱۳۹۳، صص ۲۵-۳۹). در این نگاه، احکام فقهی به عناصری زنده و پویا تبدیل می‌شوند که نقش و جایگاه خود را در یک هارمونی کلی می‌یابند.

**ب. فقه اقتصادی**

«فقه» در اصطلاح دانش اصول فقه، به دانش استنباط احکام شرعی فرعی از منابع چهارگانه یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل اطلاق می‌شود (مشکینی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸۰). «فقه اقتصادی» شاخه‌ای از فقه است که به استنباط و تدوین احکام شرعی جزئی و کلان مرتبط با فعالیت‌های اقتصادی از منابع دینی می‌پردازد. این دانش، رفتارهای اقتصادی فرد و جامعه را در عرصه‌هایی مانند مبادلات (بیع، اجاره، صلح)، مالیات‌های شرعی اعم از زکات، خمس، انفال، مشارکت‌های مالی همچون مضاربه، مساقات، مزارعه و سایر معاملات تنظیم می‌کند. تمرکز اصلی فقه اقتصادی، پاسخ به این پرسش است که «تکلیف مکلف در این قرارداد یا فعالیت اقتصادی خاص چیست؟» (توتونچیان و خزاعی، ۱۳۹۹، صص ۱-۱۵). بنابراین، فقه اقتصادی را می‌توان به منزله «مواد اولیه» و «سنگ‌های ساختمان» نظام اقتصادی اسلام به شمار آورد که بدون جهت‌دهی کلان قرآنی، قادر به تشکیل یک بنای مستحکم و منسجم نخواهد بود.

ج. نظام‌سازی اقتصادی

«نظام‌سازی اقتصادی» فرآیندی پویا، علمی و هدفمند است که در آن، اجزا و عناصر پراکنده اقتصادی اعم از احکام فقهی، قواعد، نهادها و سیاست‌ها در قالب یک ساختار منطقی، منسجم و هماهنگ سازماندهی می‌شوند تا «نظام اقتصادی» به عنوان یک کل یکپارچه پدید آید. این فرآیند فراتر از گردآوری صرف قواعد پراکنده است و به خلق ساختاری ارگانیک می‌پردازد که در آن تمامی اجزا در تعامل منطقی با یکدیگر، در جهت تحقق اهداف مشخصی همسو شده‌اند (میرمعزی، ۱۴۰۰، صص ۱۱۵-۱۴۳). در حقیقت، نظام‌سازی اقتصادی همان اجتهادی روشمند برای گذر از «فقه الاقتصاد» به عنوان ماده‌ی خام، به «اقتصاد اسلامی» به عنوان علمی منسجم و سیستماتیک است. این فرآیند شامل سه مرحله‌ی اصلی است: استخراج مبانی و اهداف از قرآن، بازخوانی احکام فقهی در پرتو این اهداف، و در نهایت سازماندهی و هم‌نهادسازی آن‌ها در قالب الگوهای کلان.



د. روش‌شناسی

«روش‌شناسی» در اصطلاح پژوهش‌های علمی، به چارچوبی نظام‌مند، منطقی و فراتر از روش‌های معمول تحقیق اطلاق می‌شود که به تحلیل ساختارهای معرفتی، پیش‌فرض‌های فلسفی (هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی) و چگونگی تعامل سطوح مختلف دانش می‌پردازد. روش‌شناسی مجموعه‌ی روش‌ها، تکنیک‌ها و رویکردهایی است که یک محقق برای انجام تحقیق و رسیدن به اهداف خود استفاده می‌کند و شامل مراحل چون تعریف مسئله، مرور پیشینه، انتخاب روش تحقیق، جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری می‌شود (محمودی، ۱۳۹۹، شماره ۱۹، صص ۶۳-۱۰۴). در این پژوهش، روش‌شناسی نقشه راه اجتهاد نظام‌ساز را ترسیم می‌کند که شامل تعیین سطوح تحلیل مشتمل بر مبانی، اهداف، احکام، ساختار، تبیین چگونگی تأثیرگذاری متقابل این سطوح و معیارسنجی انسجام درونی فرآیند است. این چارچوب تضمین می‌کند که نظام استخراج شده برآمده از خود منابع دینی باشد، نه ساختاری تحمیلی بر متون. به بیان دیگر، روش‌شناسی معتبر، ضامن صحت و قابلیت اعتماد در تبدیل «ماده خام» نصوص دینی به «محصول نهایی» نظام اقتصادی منسجم است.

ه. تمایز فقه اقتصادی و نظام اقتصادی اسلام

تمایز اساسی میان فقه اقتصادی و نظام اقتصادی اسلام در این است که فقه اقتصادی به «جزء» و «تکلیف» می‌پردازد، در حالی که نظام اقتصادی اسلام به «کل» و «هدف» نظر دارد. اگر فقه اقتصادی را تأمین‌کننده مصالح و اجزا یعنی مواد اولیه بدانیم، نظام اقتصادی اسلام، طرح مهندسی و نقشه اجرایی یعنی ساختمان کامل برای ترکیب این مصالح در قالب یک بنای مستحکم و کاربردی است. فقه اقتصادی پاسخگوی این پرسش است که «یک قرارداد یا فعالیت اقتصادی خاص چه حکمی دارد؟»، در حالی که نظام اقتصادی اسلام در پی پاسخ به این پرسش است که «ساختار کلی روابط اقتصادی در یک جامعه اسلامی چگونه باید سازماندهی شود تا اهدافی چون عدالت، رفع فقر و توازن اجتماعی تحقق یابد؟» این تفکیک،



ضرورت حرکت از نگاه جزیره‌ای در فقه به نگاه سیستمی در اقتصاد را آشکار می‌سازد (محمودی، ۱۳۹۹، شماره ۱۹، صص ۶۳-۱۰۴؛ میرمعزی، ۱۴۰۰، صص ۱۱۵-۱۴۳).

۳. تبیین روش‌شناسی سه‌سطحی

۳-۱. استخراج مبانی و اهداف از قرآن

در قلب روش‌شناسی نظام‌سازی اقتصادی اسلامی، سطح اول به عنوان بنیاد و جهت‌دهنده کل فرآیند قرار دارد که طی آن، پژوهشگر با نگاهی کلان‌نگر و اجتهادی به قرآن کریم رجوع می‌کند تا چارچوب فلسفی، ارزشی و غایی نظام اقتصادی مطلوب اسلام را استنباط و استخراج کند. در این سطح، تمرکز بر درک مفاهیم بنیادینی است که مانند نقشه معماری، خطوط کلی و غیرقابل تغییر ساختمان نظام اقتصادی را ترسیم می‌کنند. برای تبیین مبنای توحیدی اقتصاد اسلامی، باید به آیاتی استناد جست که به صراحت بر مالکیت مطلق خداوند بر هستی دلالت دارند، از جمله: «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (بقره: ۲۵۵)، «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (بقره: ۱۰۷) و همچنین «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل عمران: ۱۸۹). این آیات مبنای توحیدی اقتصاد اسلامی را پی‌ریزی می‌کنند و هرگونه مالکیت انسانی را در ذیل این مالکیت مطلق و به صورت امانت تعریف می‌نمایند. همزمان، هدف غایی نظام از آیاتی مانند «لِيُقْوَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) استخراج می‌شود که «قیام به قسط» و رعایت عدالت در معاملات و روابط اقتصادی را به عنوان مقصد نهایی بخشی از تلاش‌های اقتصادی معرفی می‌کند.

این سطح به پرسش‌هایی از این دست پاسخ می‌گوید: مبانی هستی‌شناختی اقتصاد از منظر قرآن چیست؟ (مانند مالکیت حقیقی خداوند و امانی بودن ثروت). مبانی ارزشی حاکم بر نظام اقتصادی کدام است؟ مانند عدالت، احسان و تعاون. و اهداف غایی نظام اقتصادی اسلام چه ویژگی‌هایی دارد؟ مانند تحقق قسط در معاملات، رفع فقر و برقراری توازن اجتماعی. محصول نهایی این سطح، تشکیل یک «چارچوب حکاکشی» ارزشی و هدفمند است که تمامی مراحل بعدی استنباط و



سازماندهی باید در درون آن و در راستای تحقق آن صورت پذیرد تا از انحراف نظام از مسیر اصیل خود جلوگیری شود.

۲-۳. استنباط نظام مند از احکام فقهی

در سطح دوم از روش شناسی سه سطحی، که همان گذر از مبانی نظری به عرصه ی عملیاتی است، احکام پراکنده و به ظاهر مجزای فقهی در پرتو چارچوب کلانی که از قرآن استخراج شد، بازخوانی و بازتعریف می شوند. در این مرحله، پژوهشگر با یک تغییر نگاه اساسی مواجه است؛ به این معنا که دیگر به احکام فقهی نه به عنوان مقرراتی مستقل و خودبسنده، بلکه به عنوان ابزارها و سازوکارهایی برای تحقق اهداف والای نظام اقتصادی اسلام می نگرد.

پرسش محوری در این سطح این است: «این حکم جزئی چه نسبتی با هدف کلانی مانند «تحقق عدالت» یا «نفی تمرکز ثروت» دارد؟ برای نمونه، وقتی فقیه در متون فقهی با حکم جزئی «تحریم ربا» مواجه می شود، در این نگاه نظام ساز، تنها به استدلال های مستقیم آن مانند آیه «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» (بقره: ۲۷۵) بسنده نمی کند، بلکه از خود می پرسد این حکم چه نقش ساختاری در اقتصاد ایفا می کند.

در اینجاست که درمی یابد تحریم ربا، یک ابزار کلیدی برای جلوگیری از انباشت ثروت در یک چرخه ی بسته و بدون پشتوانه تولیدی است و مستقیماً در راستای تحقق قاعده ی قرآنی «كُنْ لَا يَكُنْ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر: ۷) عمل می کند. به همین ترتیب، حکم «وجوب زکات» تنها به عنوان یک عبادت مالی شخصی دیده نمی شود، بلکه به عنوان یک نهاد قدرتمند «بازتوزیع ثروت» تحلیل می گردد که مستقیماً به هدف «عدالت توزیعی» و «رفع فقر» خدمت می کند. اینجاست که مکتب «فقه المقاصد» یا فقه هدف محور به میدان می آید و به عنوان نقشه ی راه این سطح عمل می کند.

در اینجا باید به این پرسش اصولی پاسخ داد که چگونه می توان از اهداف کلان شریعت (که از قرآن استخراج شد) به احکام جزئی و نظامات اقتصادی دست یافت، بدون آنکه در دام «قیاس» و «مصالح مرسله» که در فقه امامیه مردود است،



گرفتار آمد. شهید سید محمدباقر صدر در نظریه‌ی «منطقة الفراغ التشريعی» راهکار روشنی برای این مسئله ارائه داده است (صدر، ۱۴۰۴ش، ج ۱، صص ۳۸۵-۴۲۰). ایشان معتقد است شارع مقدس در حوزه‌ی روابط متغیر انسان با طبیعت (که بخش قابل توجهی از مسائل اقتصادی را شامل می‌شود)، از وضع قواعد ثابت و جزئی خودداری کرده و قانون‌گذاری در این منطقه را با حفظ ضوابط و اصول کلی، به «ولی امر» واگذار نموده است.

بنابراین، فقیه یا حاکم اسلامی در این منطقه، نه از روی قیاس و استحسان، بلکه با اتکا به «تنقیح مناط قطعی» یعنی استخراج قطعی ملاک حکم از نصوص و «الغای فارق» یعنی احراز عدم تأثیر تفاوت بین دو موضوع در حکم شرعی و در چارچوب اهداف کلان شریعت (مقاصد) به کشف یا وضع حکم می‌پردازد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، صص ۲۹-۳۱؛ حکمت‌نیا، ۱۳۸۱، صص ۱۰۷-۱۲۰). همچنین، احکامی که به صورت مستقیم از نصوص استخراج می‌شوند مانند حرمت ربا و وجوب زکات، به عنوان «منطقة المشتركة الالزامی» یعنی حوزه‌ی قواعد ثابت و الزام‌آور فراگیر، عمل می‌کنند که چارچوب نظام را تعیین می‌نمایند و هرگونه قانون‌گذاری در منطقة الفراغ باید در راستای تحقق اهداف آن‌ها باشد.

به این ترتیب، کاربست «فقه المقاصد» در روش‌شناسی ارائه شده، نه از سر التقاط و قیاس، بلکه مبتنی بر نظریه‌ی اصولی «منطقة الفراغ» و قاعده «تنقیح مناط» است که از طریق آن، ملاکات احکام از نصوص قطعی استخراج و سپس به موارد مشابه تعدیه می‌شود، بی‌آنکه نیاز به تکیه بر مصالح مرسله غیرمستند باشد. این مبانی اصولی، چارچوبی روشن برای گذر از احکام جزئی به نظامات کلان بدون افتادن در قیاس و استحسان فراهم می‌آورد.

در کنار فقه المقاصد، قواعد فقهی نقشی کلیدی در ایجاد پیوند میان احکام پراکنده و نظام کلان ایفا می‌کنند. قواعدی مانند «لاضرر»، «نفی عسر و حرج» و «تسبیب» می‌توانند به عنوان اصول حاکم بر سیاست‌گذاری کلان اقتصادی عمل کنند. برای نمونه، قاعده‌ی «لاضرر» که مستند به روایت صحیح زراره از امام صادق علیه‌السلام است (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۲۹۶)، در نگاه نظام‌ساز، فراتر از یک حکم



جزئی در باب ابطال معاملات ضرری، به اصلی حاکم بر سیاست گذاری کلان اقتصادی تبدیل می شود. برای گذر از قاعده ی «نافیه» (نفی ضرر) به «تأسیس» نظام ایجابی (مانند جلوگیری از انحصار و تورم)، باید به مبانی اصولی زیر توجه کرد: اولاً، قاعده ی «لاضرر» با نفی حکم ضرری، به طور التزامی اثبات می کند که هر آنچه مستلزم ضرر باشد، مشروعیت ندارد.

این «الزام عقلی و عقلایی» مبنایی برای مطالبه ی «رفع ضرر» توسط دولت و حاکمیت فراهم می آورد. ثانیاً، قاعده ی «مقدمه ی واجب» اقتضا می کند که اگر رفع ضرر از جامعه واجب باشد، مقدمات آن (مانند وضع قوانین ضد انحصار، نظارت بر بازار و کنترل تورم) نیز واجب خواهد بود. ثالثاً، بر اساس نظریه ی «منطقة الفراغ»، حاکم اسلامی برای حفظ نظام و جلوگیری از ضرر کلان، می تواند قواعد الزام آوری در این حوزه وضع کند. به عنوان مثال، قاعده ی «لاضرر» حکم یک معامله ربوی ضرری را نفی می کند و در سطح کلان، دولت اسلامی را موظف می سازد تا با وضع مقررات پولی و بانکی، از تضييع حقوق اقشار ضعیف در اثر تورم که نوعی ضرر مستمر است جلوگیری کند (کیوانی هفشجانی و دیگران، ۱۳۹۹، صص ۳۱۱-۳۳۸).

به طور مشابه، قاعده ی «نفی عسر و حرج» که مستند به آیه ی «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمُ الدِّينَ مِنْ حَرَجٍ» (حج: ۷۸) و روایات تفسیری آن است، می تواند به عنوان معیاری کلان برای تعدیل احکام در شرایط ویژه ی اقتصادی و طراحی سیاست های حمایتی عمل کند (احدی و محمدیان، ۱۴۰۰، صص ۷-۳۴). این قاعده به دولت اسلامی اجازه می دهد در شرایط بحرانی مانند قحطی، رکود عمیق یا جنگ اقتصادی با استفاده از احکام ثانویه، برخی تکالیف مالی را تسهیل یا سقف معافیت های مالیاتی را افزایش دهد. همچنین قاعده ی «تسبیب» که بر مبنای آیه ی «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً» (مائده: ۳۲) و روایات باب ضمان شکل گرفته، می تواند مبنای فقهی مسئولیت دولت در قبال پیامدهای سیاست های اقتصادی قرار گیرد؛ به این معنا که اگر سیاستی از سوی دولت منجر به ضرر و زیان برای گروهی از شهروندان شود مانند تورم ناشی از سیاست های پولی نادرست، دولت در قبال آن ضامن است و باید از طریق بیت المال خسارت وارده را جبران کند. این قواعد کلان، با حکومت بر احکام خاص، انسجام



درونی نظام اقتصادی را تضمین کرده و به فقه، توانایی مواجهه پویا با مسائل نوپدید اقتصادی را می‌بخشد.

قدر مسلم این نگاه، احکام فقهی را از حالت ایستا و منفعل خارج ساخته و به آنها در یک شبکه‌ی پویا و زنده هویت می‌بخشد. در این شبکه، جایگاه و وظیفه‌ای در قبال کلّ نظام دارد و معنای کامل خود را تنها در ارتباط با دیگر اجزا و در سایه اهداف کلان می‌یابد. فقه المقاصد به فقیه می‌آموزد که احکام شریعت، اهداف و مصالح معینی را دنبال می‌کنند و فهم این اهداف، کلید درک ارتباط نظام‌مند احکام با یکدیگر است. برای مثال، وقتی «مصلحت عمومی» یا «جلب منفعت» و «دفع ضرر» به عنوان یکی از مقاصد شریعت شناخته شود، می‌توان دریافت که چرا احکامی مانند «حرمت احتکار» که به دنبال دفع ضرر از جامعه است و «وجوب وفای به عقد» که به دنبال جلب منفعت و ایجاد اعتماد در بازار است در کنار هم قرار گرفته‌اند تا یک نظام تجاری عادلانه را تشکیل دهند. بنابراین، محصول این سطح، دیگر فهرستی پراکنده از احکام نیست، بلکه مجموعه‌ای از ابزارهای هدایت شده و مؤلفه‌های معنادار است که آماده‌ی ورود به سطح سوّم، یعنی ترکیب و ساختارسازی می‌باشند. بدین ترتیب، با تکیه بر نظریه‌ی «منطقة الفراغ» و ابزارهای اصولی «تنقیح مناط» و «الغای فارق»، می‌توان از دام قیاس و مصالح مرسله پرهیز کرد و در عین حال، احکام فقهی را به صورت نظام‌مند در خدمت اهداف کلان شریعت قرار داد.

۳-۳. پیوند و سازماندهی در قالب یک الگوی کلان

در سطح سوّم و نهایی از روش‌شناسی نظام‌سازی، آن دسته از احکام فقهی که در سطح دوم در پرتو اهداف قرآنی بازخوانی و معنادار شدند، از حالت مجموعه‌ای از اجزای پراکنده خارج شده و در یک ساختار منطقی، هدفمند و به هم پیوسته کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا در نهایت، «نظام» اقتصادی اسلام را به عنوان یک کلّ یکپارچه پدید آورند. این سطح، مرحله‌ی مهندسی و معماری کلان است که در آن، پیوندهای طبیعی بین احکام مختلف شناسایی و سازماندهی می‌شود تا الگوهای مشخصی برای مدیریت بخش‌های گوناگون اقتصاد طراحی گردد. برای درک عینی



این فرایند، می‌توان به شکل‌گیری «نظام تأمین مالی و بازتوزیع ثروت» در اسلام اشاره کرد. در این نظام، احکامی همچون «زکات» که به عنوان یک مالیات اجباری و توزیعی بر دارایی‌های خاص وضع شده، «انفال» که مدیریت ثروت‌های طبیعی و درآمدهای عمومی را بر عهده‌ی حکومت اسلامی می‌گذارد، «قرض الحسنه» که به عنوان ابزاری برای تأمین مالی خرد و کمک به نیازمندان بدون ایجاد بار مالی طراحی شده، و «نفی ربا» که هرگونه بهره ثابت و تضمین شده از پیش را ممنوع می‌کند، در کنار یکدیگر معنا می‌یابند. این احکام نه تنها در تضاد با یکدیگر نیستند، بلکه همچون چرخ‌دنده‌های یک ماشین پیچیده، در تعامل با هم کار می‌کنند؛ به این صورت که نفی ربا، نظام را از انحراف به سمت سفته‌بازی و سوداگری صرف بازمی‌دارد و آن را به سمت سرمایه‌گذاری مولّد سوق می‌دهد، قرض الحسنه شکاف‌های تأمین مالی بخش محروم را پر می‌کند، و درآمدهای حاصل از زکات و انفال، امکان مداخله حکومت برای بازتوزیع ثروت و تأمین عدالت اجتماعی را فراهم می‌سازند.

در فرایند هم‌نهادسازی، ممکن است میان دو یا چند حکم فقهی در مقام اجرا و یا میان یک حکم با یک هدف کلان، تراحم رخ دهد. برای مثال، ممکن است در شرایط خاص، اجرای کامل حکم زکات که مستلزم اخذ مالیات از دارایی‌های خاص است با هدف کلان «تشویق به سرمایه‌گذاری و تولید» در ظاهر تراحم داشته باشد. برای حل این تراحم‌ها و طراحی یک نظام هماهنگ، از ابزارهای اصولی زیر استفاده می‌شود:

نخست، قاعده‌ی «تقدیم اهم بر مهم»: در جایی که دو حکم الزامی قابل جمع نباشند یعنی مکلف نتواند به هر دو عمل کند، حکمی که دارای ملاک اهم است بر حکم مهم مقدّم می‌شود. برای مثال، اگر در شرایط جنگی یا قحطی، تأمین نیازهای اساسی جامعه که از اهداف کلان نظام است با اجرای کامل برخی احکام مالی مانند زکات در تضاد باشد، بر اساس قاعده‌ی «اهمیت حفظ نظام و جان مسلمانان» و «مصلحت عمومی»، می‌توان اجرای آن حکم را به تأخیر انداخت یا موقتاً تعدیل کرد. تشخیص اهم و مهم بر عهده‌ی «ولی امر» و بر اساس کارشناسی متخصصان اقتصاد و با در نظر گرفتن مصلحت نظام صورت می‌پذیرد (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷ق،



ج ۴، صص ۲۹-۳۱).

دوم، قاعده‌ی «الحکومة»: در جایی که یک حکم شرعی، حکم شرعی دیگر را تفسیر، تحدید یا تخصیص می‌زند. به عنوان مثال، قاعده‌ی «لاضرر» که یک قاعده‌ی حکومتی و امتنانی است بر احکام اولیه مانند وجوب روزه یا حج در شرایط عادی حکومت دارد و در صورت ضرر، آن حکم اولیه را تحدید یا تخصیص می‌زند. در نظام‌سازی اقتصادی، قاعده‌ی «لاضرر» بر تمامی احکام اقتصادی حاکم است و اگر اجرای حکمی مانند برخی معاملات یا سیاست‌های اقتصادی مستلزم ضرر برای جامعه یا گروهی از شهروندان باشد، قاعده‌ی لاضرر آن حکم را به صورت موقت یا دائم، تخصیص می‌زند (طباطبایی، ۱۳۵۲ش، ج ۲، ص ۴۲۱).

سوم، قاعده‌ی «الورود»: در جایی که یک حکم، موضوع حکم دیگر را از بین ببرد. به عبارت دیگر، حکم وارد، نسبت به حکم مورد، جنبه‌ی «طریقت» و «موضوعیت» پیدا می‌کند و حکم سابق را بی‌اثر می‌سازد. برای مثال، اگر حکم اولیه «حرمت تصرف در مال غیر» است، اما در چارچوب «ولایت فقیه» و برای حفظ نظام، حاکم شرع حکم به «اولویت تصرف در برخی اموال مانند اموال راکد یا بلا تکلیف» بدهد، در این صورت، حکم ولایت به عنوان حاکم وارد بر حکم اولیه حرمت تصرف شده و موضوعیت آن را از بین می‌برد، زیرا با ورود ولایت، تصرف مذکور دیگر «تصرف در مال غیر» به معنای موضوع حکم اولیه محسوب نمی‌شود. (محمودی، ۱۳۹۹، صص ۶۳-۱۰۴)

با استفاده از این مکانیسم‌ها، می‌توان تراحم‌های احتمالی میان احکام را مدیریت کرد. برای نمونه، در طراحی نظام تأمین مالی، حکم «نفی ربا» به عنوان یک حکم اولیه و غیرقابل تخصیص عمل می‌کند و بر اساس قاعده‌ی «تقدیم اهم بر مهم»، هیچ مصلحتی حتی سودآوری اقتصادی نمی‌تواند مبنای جواز ربا قرار گیرد، مگر در شرایط اضطرار فردی که در فقه پیش‌بینی شده است. از سوی دیگر، اگر میان «وجوب زکات» و «تشویق به پس انداز و سرمایه‌گذاری» در ظاهر تراحم دیده شود، از طریق قاعده‌ی «الحکومة» و با توجه به اینکه هدف از تشریع زکات از اهم اهداف شریعت است، می‌توان دریافت که این دو در تعارض واقعی نیستند، بلکه زکات در واقع تزریق



سرمایه به بخش های کم درآمد جامعه است که خود می تواند به افزایش تقاضای مؤثر و در نتیجه رونق تولید منجر شود. تنها در صورتی که اجرای زکات به توقف کامل سرمایه گذاری های مولّد بینجامد، با استفاده از قاعده ی «تقدیم اّم بر مهم» و تشخیص ولی فقیه، می توان با طراحی مشوّق های مالیاتی یا ایجاد صندوق های قرض الحسنه، از این تراحم جلوگیری کرد. به این ترتیب، خروجی سطح سوّم صرفاً یک صورت بندی انتزاعی نیست، بلکه «نظامی پویا و تراحم پذیر» است که با استفاده از قواعد اصولی، توانایی حلّ تعارضات درونی را دارد.

در این مرحله، برای طراحی کارآمد این ساختار، می توان از ابزارها و تحلیل های «علوم اقتصادی مدرن» بهره برد. این بهره گیری به هیچ وجه به معنای قبول مبانی ارزشی یا اهداف نظام های اقتصادی غربی نیست. علوم اقتصادی مدرن دارای سه لایه ی قابل تفکیک هستند:

لایه ی اوّل، مبانی فلسفی و ارزشی: مانند فردگرایی روش شناختی که در آن جامعه صرفاً مجموع افراد مستقل دیده می شود، حداکثرسازی مطلوبیت فردی صرف نظر از ارزش های الهی و اخلاقی، نادیده گرفتن ارزش های غیرمادی و نگاه ابزاری به طبیعت. این لایه برای نظام اقتصادی اسلام قابل پذیرش نیست و هرگونه استفاده از علوم اقتصادی بدون نقد این مبانی، مصداق «التقاط» است (میرمعزی، ۱۴۰۰، صص ۱۱۵-۱۴۳).

لایه ی دوم، قواعد و قوانین تجربی: مانند نظریه ی عرضه و تقاضا، رابطه ی تورّم و بیکاری (منحنی فیلپس)، نظریه ی بازی ها، روابط حسابداری ملّی و مبانی اقتصادسنجی. این قواعد در صورت عدم تعارض با مبانی اسلامی یعنی در چارچوب منطقه الفراغ و با حفظ اهداف کلان، قابل بهره برداری ابزاری هستند. برای مثال، قانون عرضه و تقاضا یک واقعیت تجربی است که در هر نظام اقتصادی اعم از اسلامی، سرمایه ای یا سوسیالیست صادق است. بنابراین، می توان از آن برای پیش بینی اثر افزایش نقدینگی بر تورّم استفاده کرد، اما نمی توان از آن برای توجیه «ربا» که در اسلام ممنوع است به عنوان ابزار تنظیم بازار پول بهره برد.



لایه‌ی سوم، مدل‌های ریاضی و تکنیک‌های آماری: مانند مدل‌های اقتصادسنجی، روش‌های پیش‌بینی $ARIMA$ ، VAR ، تکنیک‌های بهینه‌سازی (برنامه‌ریزی خطی)، شبیه‌سازی کامپیوتری و تحلیل داده‌های بزرگ. این لایه به خودی خود بار ارزشی ندارد و می‌تواند در خدمت طراحی الگوهای اسلامی قرار گیرد، به شرط آنکه داده‌های ورودی و اهداف تابع هدف بر اساس ارزش‌های اسلامی تعریف شوند. برای مثال، می‌توان از تئوری‌های مالی و پولی برای شبیه‌سازی عملکرد نظام قرض الحسنه و جایگزین‌های ربوی و محاسبه اثرات تورمی یا رکودی سیاست‌های مختلف توزیع درآمد مانند زکات استفاده کرد. در این استفاده ابزاری، الگوی طراحی‌شده در چارچوب اهداف کلانی چون «عدالت توزیعی» و «رفع فقر» قرار می‌گیرد، نه «حداکثرسازی سود» صرف.

این استفاده ابزاری، به نظام اجازه می‌دهد تا علاوه بر برخورداری از اصالت دینی، از قابلیت اجرا و کارایی در دنیای پیچیده امروز نیز برخوردار باشد. بنابراین، خروجی این سطح، ارائه‌ی «الگوهای عملیاتی» و «نقشه‌های راه» برای بخش‌های مختلف اقتصاد، از قبیل نظام مالی، نظام پولی، نظام تجاری و نظام مالیاتی است که همگی در ذیل چارچوب کلان استخراج شده از قرآن به هم مرتبط شده و آرمان‌شهر اقتصادی اسلام را قابل دسترس می‌سازند. شرط اساسی در این مرحله، شفافیت کامل در تفکیک لایه‌ها و پرهیز از ورود غیرانتقادی مبانی ارزشی نظام‌های اقتصادی رقیب به الگوی اسلامی است.

در مجموع، سطح سوم روش‌شناسی نه صرفاً یک صورت‌بندی انتزاعی، بلکه یک فرآیند پویا و سیستماتیک است که در آن با استفاده از مکانیسم‌های حلّ تراحم و با بهره‌گیری ابزاری از علوم اقتصادی مدرن با تفکیک دقیق لایه‌های معرفتی، احکام بازخوانی‌شده فقهی در قالب الگوهای عملیاتی و کارآمد سازماندهی می‌شوند. این سطح، حلقه‌ی اتصال «نظریه» یعنی مبانی و اهداف قرآنی و «عمل» که همان سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی است و تضمین می‌کند که نظام اقتصادی اسلام، هم از اصالت دینی برخوردار باشد و هم از کارآمدی و قابلیت اجرا در عصر حاضر.



۴. جمع بندی و نتیجه گیری

مقاله ی حاضر با هدف تبیین روش شناسی نظام سازی اقتصادی از منابع دینی، به این نتیجه رسید که گذر از نگرش جزیره ای به احکام فقهی و دستیابی به نظامی منسجم، مستلزم یک روش شناسی سه سطحی است. در سطح اول، قرآن کریم مبانی فلسفی مانند مالکیت الهی و عدالت و اهداف غایی نظام مانند قسط، رفع فقر و استقلال اقتصادی را تعیین می کند که نقش «قطب نما» و «چارچوب حکمرانی» را ایفا می نمایند. در سطح دوم، احکام پراکنده ی فقهی با رویکرد فقه المقاصد و با تکیه بر سازوکارهای اصولی «تنقیح مناط قطعی» و «الغای فارق» بازخوانی می شوند تا از لغزش به سوی قیاس و مصالح مرسله جلوگیری گردد. در سطح سوم، این احکام بازتعریف شده در یک ساختار منطقی و هدفمند سازماندهی می شوند و با بهره گیری ابزاری از علوم اقتصادی مدرن با تکنیک لایه های ارزشی از لایه های تجربی و ریاضی و با استفاده از قواعد حل تراحم یعنی تقدیم اهم بر مهم، حکومت و ورود، الگوهای عملیاتی و کارآمد طراحی می گردند. این روش شناسی که بر نظریه ی «منطقه الفراغ الشرعی» شهید صدر ابتناء دارد، راه برون رفتی از دو آفت اساسی یعنی تقلیل گرایی فقهی و التقاط با نظام های غیردینی را نشان می دهد و ضامن اصالت دینی و کارآمدی الگوهای اقتصادی است. یکی از مهم ترین دستاوردهای این پژوهش آن است که برای نخستین بار، تمایز میان «فقه الاقتصاد» و «نظام اقتصادی اسلام» را از یک تمایز مفهومی صرف به یک فرآیند روش شناختی عملیاتی تبدیل می کند. در این نگاه، فقه اقتصادی دیگر نه به عنوان رقیب یا جایگزین نظام اقتصادی، بلکه به عنوان تأمین کننده مواد اولیه و مصالح ساختمانی تلقی می شود و قرآن کریم نقش معماری کلان را ایفا می کند که این مصالح را در یک ساختار هماهنگ و هدفمند سازماندهی می نماید. به عبارت دیگر، فقه بدون نظام بخشی قرآنی، فاقد توانایی پاسخگویی به مسائل کلان اقتصادی مانند تورّم، بیکاری، نابرابری و فساد ساختاری است و قرآن بدون بازخوانی فقهی، در سطح شعائر و اخلاقیات کلی باقی می ماند. روش شناسی سه سطحی، پل زدن میان این دو حوزه را ممکن می سازد و از این طریق می تواند مبنای تدوین سیاست های اقتصادی



در نظام جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد، به‌گونه‌ای که هم شرعی بودن قوانین حفظ شود و هم کارآمدی اقتصادی در دنیای پیچیده‌ی معاصر تأمین گردد. نتیجه نهایی آنکه اقتصاد اسلامی تنها با تکیه بر این روش‌شناسی قادر خواهد بود الگوهای عملیاتی برای مدیریت کلان اقتصاد در عصر حاضر ارائه نماید، بدون آنکه به دام تقلیل‌گرایی فقهی یا التقاط با نظام‌های غیردینی گرفتار آید.

از منظر کاربست عملی، این روش‌شناسی می‌تواند در سه عرصه‌ی کلان به کار گرفته شود. نخست، در عرصه‌ی قانون‌گذاری اقتصادی، جایی که مجلس شورای اسلامی می‌تواند با بهره‌گیری از این چارچوب، قوانین مالی، پولی و تجاری را بر اساس اهداف قرآنی و احکام فقهی بازطراحی کند. دوم، در عرصه‌ی سیاست‌گذاری کلان، جایی که شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی فضای مجازی می‌توانند با استفاده از قاعده‌ی لاضرر و قاعده‌ی مقدمه‌ی واجب، طرح‌های پدافند اقتصادی غیرعامل را تدوین نمایند. سوم، در عرصه‌ی نظارت شرعی، جایی که فقهای شورای نگهبان می‌توانند با استفاده از تمایز میان منطقه‌ی المشترك الالزامی و منطقة الفراغ، دقت و شفافیت بیشتری در فرآیند تطبیق مصوبات با شرع ایجاد کنند.

افزون بر این، روش‌شناسی ارائه شده می‌تواند به عنوان الگوی پایه برای طراحی «نظام جامع تأمین مالی اسلامی» مبتنی بر قرض الحسنه، مضاربه و سایر عقود اسلامی و نیز بازطراحی نظام مالیاتی کشور در چارچوب اهداف قرآنی رفع فقر و عدالت توزیعی مورد استفاده قرار گیرد. همچنین این پژوهش ظرفیت بالایی برای گفت‌وگو با نظام‌های اقتصادی رقیب دارد، چرا که نه در چارچوب سرمایه‌داری و نه در چارچوب سوسیالیستی، بلکه بر اساس منطق درونی خود اسلام، یک الگوی بومی و اصیل برای مدیریت کلان اقتصاد ارائه می‌دهد. از این رو، روش‌شناسی سه‌سطحی می‌تواند به عنوان مبنای تدوین اسناد بالادستی اقتصاد مقاومتی تلقی شود که در آن اهداف کلان قرآنی به عنوان چشم‌انداز، احکام فقهی به عنوان منابع مشروعیت، و الگوهای اقتصادی متعارف به عنوان ابزارهای اجرایی عمل می‌کنند. پژوهش حاضر راه را برای تحقیقات آتی در جهت تطبیق این روش‌شناسی بر سایر حوزه‌های نظام اقتصادی مانند نظام پولی، مالیاتی و تجاری و طراحی سیاست‌های عینی و کاربردی هموار می‌سازد.



فهرست منابع

۱. احدی، سیف الله و محمدیان، علی. (۱۴۰۰). قاعده «نفی عسر و حرج» و تحلیل موارد استناد به آن در فقه عبادات. آموزه‌های فقه عبادی، دوره ۲، شماره ۳ (پیاپی ۳)، صص ۷-۳۴.
۲. اسدی، علی. (۱۳۹۳). نظام اقتصاد اسلامی الگویی کامل برای اقتصاد مقاومتی. فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان، دوره ۲، شماره ۵، صص ۲۵-۳۹.
۳. توتونچیان، مهری و خزائی، احمدرضا. (۱۳۹۹). کاربرد قواعد فقهی در اقتصاد از منظر قرآن. مطالعات فقه اقتصادی، دوره ۲، شماره ۳ (پیاپی ۶)، صص ۱-۱۵.
۴. توتونچیان، مهری و شریعتی نیاسر، نفیسه. (۱۳۹۹). قواعد فقهی و کاربرد آن در اقتصاد از منظر قرآن. مطالعات فقه اقتصادی، سال دوم، شماره ۳، صص ۲-۱۴.
۵. جلیل دارا و باباخانی، معزالدین. (۱۳۹۷). تحلیلی بر روش‌شناسی نظام‌های اقتصادی-سیاسی با تأکید بر ایران. جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره ۱، شماره ۳ (پیاپی ۳)، صص ۵-۳۰.
۶. حسینی، سیدآرمین؛ ایروانی، جواد و مرتضوی کاخکی، مرتضی. (۱۴۰۰). نگرشی قرآنی به مفهوم «امنیت اقتصادی» و ترسیم نظام آسیب‌شناسی و تأمین آن. آموزه‌های قرآنی، دوره ۱۸، شماره ۳۳ (پیاپی ۳۳)، صص ۵۷-۸۷.
۷. حکمت‌نیا، محمود. (۱۳۸۱). تبیین نظریه منطقه الفراغ. فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۸، صص ۱۰۷-۱۲۰.
۸. رستنده، مسعود؛ حسینی، سید حمید و یعقوبی، ابوالقاسم. (۱۳۹۹). اخلاق اقتصادی از منظر قرآن کریم با تکیه بر راهبردهای روانشناختی. فصلنامه اقتصاد اسلامی، دوره ۲۰، شماره ۷۷ (پیاپی ۷۷)، صص ۵-۳۴.
۹. روزو، فریده. (۱۴۲۸/۲۰۰۷ق). مقصد حفظ البيئة وأثره في عملية الاستخلاف. إسلامية المعرفة، السنة الثانية عشرة، العدد ۴۸، صص ۷۹-۱۰۲.
۱۰. سید مرتضی، علی بن حسین. (۱۳۷۶). الذریعة إلى أصول الشریعة (مصحح ابوالقاسم گرجی). تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. شاهسنایی، احمدرضا؛ زکی‌زاده رنانی، علیرضا و خلیلی، علی. (۱۴۰۳). شاکله ادراک اندیشه اقتصادی اسلام. آموزه‌های اقتصاد اسلامی، دوره ۱، شماره ۱ (پیاپی ۱)، صص ۱۸۷-۲۱۴.
۱۲. شیخ صدوق، ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۳ش/۱۴۰۴ق). من لایحضره الفقیه (مصحح علی اکبر غفاری). قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، دفتر انتشارات اسلامی.
۱۳. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۳۷۲/۱۴۱۳ق). التذکرة بأصول الفقه. در مجموعه مصنفات شیخ مفید (ج ۹، صص ۴۴-۵۰). قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید.
۱۴. صدر، سید محمدباقر. (۱۴۰۴ش). اقتصادنا (ترجمه محمدکاظم موسوی). قم: بوستان کتاب.
۱۵. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۶۳). المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۳ش). الکافی (مصحح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی). تهران: دار



الكتب الإسلامية.

۱۷. کیوانی هفشجانی، داریوش؛ شهابی، مهدی و طغیانی، مهدی. (۱۳۹۹). تبیین پیوند بنیادین اقتصاد و حقوق مالکیت و قرارداد با تکیه بر مفهوم کمیایی منابع. مجله حقوق تطبیقی، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۳۳۸-۳۱۱.

۱۸. محمودی، اکبر. (۱۳۹۹). روش‌شناسی اجتهاد در مسائل نوپدید. جستارهای فقهی و اصولی، سال ششم، شماره ۱۹، صص ۱۰۴-۶۳.

۱۹. مشکینی، میرزا علی. (۱۴۱۶ق). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: دفتر نشر الهادی.

۲۰. ملک افصلی اردکانی، محسن؛ حاتری، محمدحسن؛ فخلعی، محمدتقی و ارسطا، محمدجواد. (۱۳۹۱). مفهوم نظام و کاربرد آن در فقه و اصول. فصلنامه فقه و اصول، پیاپی ۸۸، صص ۱۵۲-۱۲۵.

۲۱. میرمعزی، سید حسین. (۱۴۰۰). نظام اقتصادی اسلام (چیستی، هستی و امکان استنباط آن). جستارهای اقتصادی با رویکردی اسلامی، دوره ۱۸، شماره ۳۵ (پیاپی ۳۵)، صص ۱۱۵-۱۴۳.

۲۲. هاشمی شاهرودی، سید محمود. (۱۴۱۷ق). البحوث فی علم الاصول (تقریرات محمدباقر صدر). قم: الدار الإسلامية.

۲۳. یثربی، سید علی محمد. (۱۳۹۳). قرائت فقهی حقوق اقتصادی. فصلنامه حقوق خصوصی، دوره ۱۱، شماره ۱ (پیاپی ۱)، صص ۲۲۶-۱۹۷.

منابع لاتین

Kornai, Jnos. (1992). The Socialist System: The Political Economy of Communism. Princeton University Press

Rhonheimer, Martin. (2006). Capitalism, Free Market Economy, and the Common Good: The Role of the State in the Economy. Springer

